



مخترانی کریمہ ولایت
حاج حسین خوش لہجہ

گریه ولایت

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم و
رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و
على بن الحسين و اولادالحسين و اهل بيت
الحسين و رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، همین طور که این انگشت هر بشری یک
جور است، خیال و فکرش هم یک جور است. بشر، این

یک آزمایشی است، حالی شما دارد می کند که تمام کارهای خلقت آموزش است، تمام کارهای خدا آموزش است، می خواهد بشر بیدار شود، چون که بشر مخیر است. خدای تبارک و تعالی در هر کاری هشدار می دهد. تمام این آیات قرآنی که نازل شده هشدار از برای بشر است؛ چون که بشر می تواند دست به ماوراء بزند. خدا اگر می گوید «احسن الخالقین»، مگر این بشر، مگر این «احسن الخالقین» که احسنت به خودش می گوید، مگر یک کار کوچکی است که احسنت می گوید؟ رفقای عزیز، آیا رفتید در این فکر که خدا به خودش می گوید «احسن الخالقین»؟ احسنت به خالق تو. من دید ولایتم این است که اگر احسنت می گوید به علی می گوید.

امیرالمؤمنین گل آدم را سرشت، احسنت می گوید. احسنت به ولایت می گوید نه به من و تو. من گفتم در جای دیگر، امیرالمؤمنین گل آدم را سرشت، خدا جان داد. من عقیده ولایتی ام این است. رفقای عزیز، ما نباید سیاسی باشیم، ما باید فکری باشیم. سیاست مدار همیشه در فکر خودش است، در فکر من اش است، ما باید فکری باشیم. سیاست امضاء نشده، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، ببین چه می گویم. نان نخور و سیگار نکش، نوار را گوش بده، تو را به حق علی قسمت می دهم با فکر گوش کن. ما داریم چه می گوئیم؟ مگر «احسن الخالقین» شوخی است؟ خدا به خودش می گوید احسنت، گل آدم ابوالبشر را ولایت سرشته است.

حالا اگر می گویم سیاست مدار نباش، سیاست مدارها اینها تایید نشده اند. از امیرالمؤمنین، علی (علیه)، یعسوب الدین، جانشین رسول الله، سؤال می کنند معاویه سیاست دارد؟ می گوید شیطنت دارد، یعنی سیاست که معاویه دارد شیطنت است. اما حالا ببین چه می گوید، می گوید نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. فکر تایید شده، سیاست تایید نشده. من جزء سیاسیون نیستم، سیاست عقلم نمی رسد؛ اما جزء فکرم، من فکر می کنم. فکر، چه فکری است؟ فکر ماوراست. آقا فکر بکن ببین پدرت کجا رفت، برادرت کجا رفت، این مراجع کجا رفتند، همه مردند.

فدایتان بشوم، قربانتان بروم بیایید حرف بشنوید،

بیایید از اهل دنیا جدا شوید، والله، تا جدا نشوید ما این حرفها را متوجه نمی شویم. چرا می گوید نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟ مگر این شخص نیامد خدمت پیغمبر، یا رسول الله مرا نصیحت کن، کم به من بگو، گفت «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره، و من يعمل مثقال ذرة شراً یره»، [گفت:] یا محمد، برایم بس است. حضرت فرمود دلش مملو ایمان شد، به دو کلام حرف، آن جنبه مغناطیسی ولایت به این مرد اثر کرد، گفت دعایش مستجاب است، نفرینش هم گیراست. والله، بالله، عقیده ولایتی ام است که تا دنیا را از دلتان بیرون نکنید، جنبه مغناطیسی ولایت در قلب شما آن اثری که باید داشته باشد ندارد. بیایید دنیا را از دلتان بیرون

کنید.

جوانان عزیز، فدایتان بشوم، قربانتان بروم، اما من بگویم، من شما را گمراه نکنم، کار باید بکنید، درس باید بخوانید قربانتان بروم، خدا از آدم بیکار بدش می آید، پیغمبر بدش می آید. اگر می گویم دنیا را از دلتان بیرون کنید، دنیایی که خدا تایید نکرده، دنیایی که قرآن تایید نکرده، دنیایی که ولایت تایید نکرده. تمام این چیزهایی که به فقرا می رسد چه کسی کرده؟ تو فعالیت کردی، تو کار کردی. بشر باید کار کند؛ اما در کارش همیشه به فکر باشد، خدشه به ولایت نخورد، خدشه به ولایت خودش نخورد عزیزان من.

ما چند تا چیز داریم اینها توام به هم است، اولی اش خداست، بعد قرآن است، بعد ولایت است، بعد شیعه است، اینها توام به هم است. چرا پیغمبر می گوید من شجره توحیدم، اما علی (علیه) ساقه اش است؟ من یک دفعه این را خدمتان گفته ام؛ اما می خواهم کاملش را بگویم. اما قرآن میوه این درخت است، شیعه های ما برگ هستند، این برگ، میوه را نگه می دارد. شما ببین یک انجیرگونه یک برگ است میوه اش اینجاست، این میوه را حفظ می کند. اما داریم، به قول من، درست نمی توانم بگویم، انجیر از برگ به این میوه می رسد. من خدا می داند یک دانه برگ برمی داشتم در بیابان، یکدفعه بس که فکر می کردم می دیدم الان نزدیک

غروب شده، چرا فکر نمی کنید؟ می روید در بیابان، چه کار می کنید؟ خدا یک شاه لوله اینجا گذاشته یک لوله کشی کرده، چه کسی لوله کشی کرده؟ تمام این لوله کشی ها را کرده این میوه حفظ باشد. یکی از رفقای عزیز من عالم است، خیلی پیشرفته است، گفت من در کافی این روایت را دیده ام؛ اما حالا این برگ این میوه را حفظ می کند؟ گفتم آن عبا پیغمبر را حفظ کرد ارزش دارد؟ نه، آن ارزش برگ مال آن وقتی است که از ولایت جدا نشده.

اما همه این حرفها این است که می خواستم بگویم، تکمیل به شما بگویم، این است، حالا این میوه را چه کسی می خورد؟ آن کسی که توحیدش درست است، «ان

الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»، آن تسلیم پیغمبر بشود، وقتی که تسلیم پیغمبر شد، حالا باید تسلیم علی (علیه) بشود، تسلیم چه کسی شود؟ ولایت، حالا وقتی تسلیم شد، مگر نیامد «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»، گفت نعمتی، من نعمت را به شما تمام کردم، حالا عزیزان من، والله، اهل تسنن از این میوه نخواهند خورد، بیایید مبادا ما مشابه اهل تسنن بشویم که به ما هم از این میوه ندهد. از این میوه چه کسی می خورد؟ کسی که «بشرطها و شروطها، انا من شروطها»، شروط را قبول داشته باشد: امام رضا. اشاره ای بکنم موقع زیارتشان است، «انا من شروطها»، شرط این میوه

خوردن این است که ولایت تو کامل باشد، آن وقت از آن میوه می خوری، نه اینکه بگویی «حسبنا کتاب الله»، کتاب خدا ما را بس است، آنها را قبول نداشته باشد. من گفتم توحید با ولایت با قرآن وصل به هم است، شیعه ها هم وصل به این است، این برگش است، والله بالله نمی خورد. حالا من یک روایت به شما می گویم که عزیزان من قبول کنید، فدایتان بشوم. خدا می داند من چقدر ناراحتم، دلم می خواهد تمام اینها را شما به طور تکمیل با من انتقاد کنید، بالاتر بگویید، من که نیامدم برای شما صحبت کنم. من چه کسی هستم آخر؟ حالا ببین چطور میوه را نمی خورد. الان روایت می گذارم رویش، نگویند ایشان بی روایت حرف می زند. والله، اینها

عناد دارند، به خدا، به دینم قسم اینها که این حرفها را می‌زنند، یا بی‌سواد یا یک چیزهایی می‌گویند به عقوبت گرفتار می‌شوند، چون که وجدان ندارند.

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را فرمود یک نفر است می‌بینی که تقوا دارد، چنین است، چنان است، اما پول ندارد، (به طلبه‌ها گفت) شما می‌روید حرفهای آن یکی که پول دارد را می‌زنید، گفت شما بی‌وجدانید. ای بی‌وجدان که تو یک وقت یک حرفهایی می‌زنی، ببین حرف، کجایش عیب دارد. آخر، تو با مدرک حرف بزنی، حالا تو خودت نمی‌دانم چه کسی هستی آخر؟

حالا ببین من به شما چه می‌گویم، آدم ابوالبشریک

ترک اولی کرد، از بهشت بیرونش کردند، دیگر نمی تواند میوه های بهشتی را بخورد. برو بیرون چرا ترک اولی کردی؟ به دینم قسم یک خدشه ای از ولایت کسری داشت. سیلی به تو می زند، آرام بگیر، ولایت سیلی به تو می زند. از میوه نخورد، حالا من بدبخت این همه گناه می کنم، می خواهم از این میوه درخت هم بخورم؟ این میوه به توسط ساق میوه شده، اگر ساق درخت نباشد، من چه بگویم، تند می شود والله اگر نه می گفتم، آن وقت می گویند این قرآن را هم قبول ندارد. چه کار کنم؟ من فشرده با شما صحبت می کنم. این ساق درخت باید آب بخورد، اگر ساق نباشد نه میوه هست، نه درخت وجود دارد، عزیز من، ساق درخت، ولایت است. آن قرآنی که

می بینی به پیغمبر نازل کرده از برای سفارش ولایت است، عزیزان من، از برای این است که شما به کمال برسید، یعنی قرآن را بشناسید به توسط علی (علیه): «انا مدینة العلم، علی بابها». مرتیکه، چرا می گویی نمی دانم «حسبنا کتاب الله»؟ هرچیزی را بشر به دست آورده یک جور استفاده کج می کند، بد می کند. بشر باید تسلیم باشد.

دوباره تکرار می کنم، در تمام این خلقت آدم ابوالبشر بوده، حالا یک ترک اولی می کند می گوید برو. دیگر از میوه های درخت نمی خورد، از میوه های بهشت نمی خورد. عزیز من، میوه قرآن است؛ اما اصل ساق درخت است، اصل ولایت است. قرآن کلام خداست. اگر

دارید به من بگوئید، من نمی گویم نیست، من هیچ چیزی را نمی گویم هست، من نفهمیدم، من ندیدم، من کورم، من عاجزم، شاید باشد؛ اما معلوم هم نیست باشد. خدا می فرماید ولایت، مقصد من است، نمی گوید قرآن مقصد من است. یک کج دهنی یک گل و گوشه ای نگوید این قرآن را می خواهد پایین بیاورد، تو پایینی که نمی فهمی، تو پایینی که نمی فهمی من چه می گویم، حرف مال خودم نیست که من می زنم. قرآن، سفارش ولایت است تا حتی قرآن سفارش شیعه هاست. چرا سفارش شیعه است؟ شیعه ولایتش را حفظ کرده، شیعه اتصال به ولایت شده، خدا که این حرفها را ندارد. چرا حمایت از سلمان کرد؟ عزیزان من، شما خیلی ارزش

دارید. والله، بالله اگر شما (این حرف باز عصاره دارد) اگر شما از میوه خوردید، عصاره تمام خون تو می شود. مگر من جای دیگر نگفتم؟ چرا متوجه نیستیم؟ چرا در فکر نمی رویم؟ چرا اندیشه مان کم است؟

همسایه ما بود، گفت من یک بزغاله داشتم، این بنده خدا یک بنایی داشت. بزغاله را جا کرده بود یادش نبود، این داشت کاری می کرد، یک قدری گازوییل بود، این تشنگی به آن اثر کرده بود، رفت خورد. گفت تا رفتیم قصاب بیاوریم تمام گوشت این بوی گازوییل می داد. ولایت این جور است عزیز من، در تمام گلوله های خونت اگر از این میوه بخوری اثر دارد. اگر اثر ولایت در قلب ما باشد، والله گناه نخواهیم کرد، چون که

در تمام عصاره خون تو ولایت است. چرا ما متوجه نیستیم یا کم هستیم؟

قرآن مجید آمده ما را چه کند؟ هشدار به ما می دهد، ما باید هشدار بدانیم. گفت هرچند غافل از آن شاه نباشی، شاید دم زند آگاه نباشی. چرا می گوید غافل نباش؟ باید هیچ جا نگاه نکنی. اصلاً من می خواهم بگویم به وجود امام زمان، دنیا نامحرم است، این قدر به دنیا نگاه نکن. هر روز یک چیزی برایت می آورد، تو هم مدام می زنی آن را حلال کنی، آن را درستش کنی. من یادم است یک وقت اگر یک نفر نزول می خورد بچه اش ارزش نداشت، همه چیز به او می گفتند، در خانه این نمی رفتند، نگاه کنه کار به این می کردند. الان نزول تمام این مملکت ما

را گرفته، هیچ چیزمان هم نمی‌شود. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می‌گفت زمانی بشود که تمام به این نزول مبتلا شوند. قبح گناه رفته، گناه دیگر قبح ندارد. چرا رفت؟ ما از ولایت کنار رفتیم، وقتی ولایت رفت، دنیا و شیطان می‌آید جانشینش می‌شود.

بین عزیزان من، فدایتان بشوم، حرف من این است، این ولایت یک جنبه مغناطیسی دارد، بیایید نزدیک برویم این جنبه مغناطیسی در شما اثر کند. خدا این حرفها را ندارد، یک وقت می‌بینی به حیوانش هم جنبه مغناطیسی اثر می‌کند. اگر جنبه مغناطیسی ولایت به حیوان اثر کرد، آقا جان دارد هشدار به تو می‌دهد، به من بدبخت می‌دهد، می‌گوید بیا جلو، یک حیوان آمد جلو،

جنبه مغناطیسی من [به او اثر کرد]، ببین چطور هشدار داد. چطور هوشیار شد، تو بیا جلو ای اشرف مخلوقات، برو «بل هم اضل» بشو. تمام آیات قرآن دارد هشدار به بشر می دهد، حیوان هوش دارد؛ اما ما به اصطلاح خودمان، عقل داریم. اما حضرت فرمود: در آخرالزمان، ما عقل اینها را می گیریم، آن عقل ولایت است، هوش به آنها می دهیم. اما همان هوش هم باز می شود آدم هدایت شود. خدا کارش هدایت کردن است، عزیزان من، بیایید برویم. من گفتم مگر این گرگ نبود، ببین توی این محبت، خلقت، عالم، هرچه می خواهی بگو، نگاه کرد دید الان این رسول خداست، پیغمبر خداست، یقین کرد. آمده می گوید من همسر منی زاید دعا کن که

این فارغ شود. گفت برو، رفت فارغ شد. ببین چه دارد می گوید، من عقل دار این را می توانم بخواهم از پیغمبر؟ ما چه می خواهیم از امام زمان؟ ای بشر عقل دار، تو چه خیال کردی عقل داری، والله عقل نداری. چه می خواهی آخر؟ یک چیزهایی می خواهد که آدم خجالت می کشد. آمده بود حجر حضرت اسماعیل یک چیزهایی می خواست که، نه یکی نه دو تا! باباجان، عزیزجان من چیزی که فانی می شود آدم از امام نمی خواهد، چیزی که باقی است می خواهد. چیزی که فانی می شود نمی خواهد. این همه که امام زمان را نمی بینیم یا حد به گردنمان است، یا این قدر بی عقلیم که یک چیز مختصر می خواهی، او هم راحت نمی دهد. تو بیا یک

چیز با عظمت بخواه ببین چطور راحت می دهد. مگر آنها نبودند که یک شخصی بود، سلطانی بود این وزیرش ناصبی بود. گفت چه کار کنیم که این شیعه ها را لکه دار کنیم، رفت همان شیطنت را داشت، یک انار نوشت اینجا ابابکر و عمرو عثمان و آخرش هم علی. این مرتب فشار آورد و فشار آورد، گفت ببین این آیات است. اینها را خواست، گفت یک هفته به ما وقت بدهید. همه اش گریه و زاری بعد خدمت حضرت رسید. گفت چرا گفתי یک هفته، می خواستی بگویی امشب فرداشب، اصلاً گفت چرا گفתי یک هفته؟ تو خودت گفתי یک هفته، یک هفته است دارید گریه و زاری می کنید. ببین کار اهمیت دارد، من حرفم سر این است. آره خلاصه گفت

این یک قالب درست کرده است و یک وقت هم من اشاره کردم، گذاشته است در بالاخانه، این را به آن سلطان بگو نگهش دارد، خودتان بروید، جایش کند بروید آنجا، رفت آنجا. چطوری گفت؟ بابا اگر شما می گوئید امام زمان را نمی شود [دید] چطور رسید؟ یک چیز مهمی می خواهد. ما اگر می خواهیم باید یک چیز مهمی بخواهیم. به خودش قسم، اگر گفتم به خودش قسم، به تمام خلقت امام زمان می ارزد، اگر چیز حسابی بخواهی، جواب به تو می دهد، ما چه چیز می خواهیم؟ پس ما باید، این زندگی ولایت در دل شما، این است عزیز من، حالا گرگ چه می گوید؟ می گوید یا رسول الله شما که دعایت اینجور مستجاب است پس دعا کن

گوشت و پوست شیعه‌هایت هم به ما حرام باشد، دعا کرد.

بابا عزیزمن ببین یک حیوان اطاعت می‌کند، دیگر ندردید. از گرسنگی جان می‌دهد و یک شیعه را نمی‌درد. چرا ما می‌رویم؟ صد دفعه قرآن گفته، خدا گفته، پیغمبر گفته این ربا حرام است، غش در معامله حرام است، دروغ بگویی [حرام است]، آمده خدمت امام صادق یابن رسول الله ما دروغ گفتیم یک چیزی فروختیم، حضرت می‌گوید معاملات حرام نیست یک دروغ گفتی، نمی‌گوید ملائکه این آسمان، تمام ملائکه‌ها یک بوی گند از دهنت بیرون می‌زند، تمام ملائکه‌های آسمان به تو لعنت می‌کنند، وقتی هم می‌آیی در صحنه محشر به

پیشانی‌ات نوشته «هذا مشرک». حالا در این مملکت دروغ پیدا می‌شود؟ والله اگر یکی دروغ نگفت تعجب کنید، نه دروغ گفت، اگر یکی نگفت تعجب کنید. کجا رفتیم اینجا آمدیم؟ آیا ما می‌توانیم این جور از امام از حجت خدا درخواست کنیم؟ باباجان من، عزیز جان من، یک حیوان به فکر شیعه‌هاست، یک قدری فکر کنید. این نوار را وقتی می‌گذارید دوفعه بگذار، سه دفعه بگذار، یک قدری فکر کن. خدایا ولایت در قلب ما خطور کند، خدایا در قلب ما جایگزین کند. به ولایت قسم، اگر ولایت در قلب ما جایگزین کند، گفته‌ام یک جا، تمام لذت‌های عالم پیش ما ذلت می‌شود.

حالا ما در گریه صحبت می‌کردیم که این دوست عزیزم

گفت یک اشاره‌ای بکنید. این بود که گفتیم که تمام خلقت برای امام حسین گریه می‌کنند. امروز یکی از علما آمد اینجا، این مرد خیلی به اصطلاح ولایتی است و اینها، سؤال کرد گفت من دیده‌ام در کافی نوشته است، ما فقط برای امام حسین باید گریه کنیم. گفتم روایت هم داریم به همان آقا، گفتم روایت هم داریم؛ وقتی شخصی رفت خدمت امام صادق دید فقط استخوانهای سرش مانده است، تمام بدنش را زهر آب کرد. بنا کرد گریه کردن، گفت برای چه گریه می‌کنی؟ گفت برای شما، گفت ای شخص (این است که می‌گویم آدم باید راضی باشد، امام ما دستور فرموده است) گفت: اگر تمام جان یک شیعه را مقراض کنند به خیرش است، اگر

سلطنت روی زمین هم به او بدهند به خیرش است؛ اما ای شخص گریه کن برای جدم حسین. من پسرم الان هست، شیر هست، آب هست، گفت گریه کن برای حسین. گفتم این حرف هست؛ اما آقای بزرگوار ببین من چه به تو می گویم، ما یک گریه ای داریم آنها درست است مال امام حسین است، امام حسین سفینه نجات است. تمام خلقت برای حسین گریه می کند؛ یعنی آسمان، لوح، قلم، گفتیم در یک جا تا حتی جهنم. سؤال شد، سؤال کرد یکی از علما، جهنم که در غضب خداست، چرا گریه می کند؟ گفتم که آن هم هماهنگی می کند، روی هماهنگی اش گریه می کند. اینها جواب دادند. حالا حرف ما سر این است، بعد به این آقا گفتم

یک گریه‌ای داریم گریه ذوق است، یک گریه‌هایی است گریه بی‌اختیاری است، شما الان چشمت می‌افتد به قبر علی بن موسی‌الرضا یک دفعه گریه می‌کند، این گریه ذوق است. چشمت می‌افتد به قبر آقا امام حسین گریه ذوق است. آقایت، پسرت می‌خواهد برود مکه یک مرتبه گریه می‌کنی، این گریه ذوق است. این گریه‌ها تکذیب نشده، اما اگر می‌گویند که گریه کن برای امام حسین؛ یعنی دارد به شما دستور می‌دهد امام حسین سفینه نجات است. امام حسین یک جوری است که شما وقتی حساب می‌کنی می‌بینی که تمام اینها نور الواحدند؛ اما خدا هرکسی را یک حسابی رویش می‌کند. اینها همه‌شان نور الواحدند، همه‌شان یکی

هستند، همه شان از نور خدا به وجود آمده اند، اینها گفتم جزء خلقت نیستند. عزیزان من، اینها را نیاورید در خلقت، اگر بیاورید در خلقت، خودتان هم گمراه می شوید. خلقت گنه کار است. آقا، نمی فهمیم، والله، به دینم، نمی فهمیم، ما اینها را می آوریم در خلقت. خلقت که گنه کار است، آیا دوازده امام، چهارده معصوم گنه کارند؟ ای نادان، چرا اینها را می آوری در خلقت؟ آخر، تو که عقل نداری می گویی با عقل خودمان.

حالا ببین من به تو چه می گویم، یک چیزهایی است خدای تبارک و تعالی تمام اینها عظمی هستند اما خدا هم عظمائیت می دهد. اینها همه شان آیت عظمی هستند، اما خدا چه کار می کند؟ من روایت می گذارم

رویش عزیزان من، فدایتان بشوم، حالا امام هادی
مریض شده، یک حاجب می گیرد می گوید برو زیر قبه آقا
امام حسین به من دعا کن، من شفا بگیرم. تمام این
کارها والله بالله دارد ما را راهنمایی می کند. مگر دعای
امام مستجاب نیست؟ امام به یک خلقت دعا می کند
مستجاب است، چرا می گوید برو؟ حالا آن حاجب
می گوید ولی خدا تویی، ای امام هادی، نفسها که همه
عالم می کشند در قدرت توست، آنچه که فلجی و مریض
است اینها همه را تو شفا می دهی، این چه مبنایی دارد؟
می گوید جدم رسول الله گفت برو زیر قبه امام حسین.
بین این یعنی چه؟ یعنی ای بشر، بیا «ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی» را قبول کن، کجا می روی زیر بار

بعضی‌ها؟ امام دارد چه کار می‌کند؟ جدم رسول الله گفته برو زیر قبه جدم حسین. تا رفت دعا مستجاب شد، امام خوب شد. امام خوب است. ببین من دارم چه به تو می‌گویم. آیا این حرف چیست آخر که می‌زند؟ حالا اگر می‌گوید گریه، درست می‌گوید. الان موقع حج است، مگر من خدمتتان عرض نکردم که ابراهیم یک لکه اشک ریخت، شد ذبح العظیم. گریه امام حسین خیلی ارزش دارد، می‌گوید به قدر بال مگس چشمت اگر تر شود، خدا می‌آمرزد گناهانت را هر چه که هست، اما اصلش درست باشد، ولایت درست باشد، نه هرکس گریه کند. اگر گریه درست است، وقتی که حضرت زینب به ابن سعد گفت یا بن السعد ایقتل ابی عبدالله، تو

ایستاده‌ای و حسین مرا می‌کشند؟ بنا کرد گریه کردن، روایت داریم ریش نحس نجسش همه ترشد، اشکهایش چکید. چرا اهل آتش است؟ پس هر گریه‌ای که گریه نیست. گریه‌ای که تایید باشد، گریه‌ای که (هرچه شد دیگر) گریه‌ای که از روی ولایت بلند شود، نه از روی نجاست. ابن سعد گریه‌اش از روی نجاست و خباثت بود؛ گریه کرد، ارزش ندارد. گریه‌ای که ارزش دارد باید از ولایت سرچشمه بگیرد، آن گریه، گریه است. حالا داشتیم از گریه می‌گفتیم، حالا توجه بفرمایید گفتیم تمام خلقت گریه برای امام حسین دارند می‌کنند. اما حالا خبر داریم، روایت داریم، خود ولایت چرا گریه می‌کند؟ حرف این است، حالا چرا خود ولایت

گریه می کند؟ این بود که گفتم باید بکشید، یکی از رفقا، من بنا شده اسم کسی را نیاورم، یکی از رفقا تهران است، به من زنگ زد من این مطلب را گفتم. گفت: من خواب دیدم که یک حلالی من می خواهم، یک کاری دارم می کنم، یک اندازه ای ناقصی دارد، هرکجا گشتم نبود، آدمم در بازار دیدم شما نشستی، یک چند نفری [هستند] داری صحبت می کنی، یک مرتبه به من گفתי آقا او را می خواهی؟ آنجاست. این پسر آقای آل طه رفت مشهد، خدا حفظش کند، نفس گُشی می کند می آید اینجا، ایشان خیلی سطح سوادش بالاست، گفت من خواب دیدم که آدمم شما یک عطایی به من کردی. وقتی من این مطلب را به او گفتم، گفت عطا همین بود.

حالا چرا خود ولایت گریه می کند؟ خدای تبارک و تعالی مقصدش ولایت است، مقصدش علی است، مقصدش حسین است. اما خدا یک خواست دارد، توجه بفرمایید، خدا یک خواست دارد. حالا به خواست خدا جسارت شده است. خدا ناراحت است، حالا ولایت برای چه گریه می کند؟ برای خواست خدا. چرا؟ به خواست خدا خدشه خورده است. خیلی قشنگ است؛ اما من سؤالش را پاسخ نمی دهم، کسی سؤال نکند، می خواهد قبول کند، می خواهد قبول نکند. سؤالش همین است، به خواست خدا حالا توهین شده. حالا اگر بگویی می گویم، چرا می گوید اگر به یک شیعه توهین شد، هیچ عبادتش را قبول نمی کند؟ چرا توهین کردی؟ چرا می گوید اگر حب

امیرالمؤمنین نداشته باشی، عبادت ثقلین کنی تو را نمی‌آموزم؟ پس این حرف صحیح است که خدا یک خواست دارد. حالا ما چه کار می‌کنیم؟ حالا چرا این جورند این‌ها؟ به عقیده ولایتی من دارند نجوا می‌کنند. حالا من یک روایت می‌گذارم رویش، گوشه کنار مجلس بعضی‌هایتان یک چیزی در دلتان است، یک خرده هست، دارم می‌بینم بعضی‌هایتان را، یک نیمه سؤالی دارید. چرا؟ یکی از علمای اعلام تشریف آوردند اینجا، چند وقت پیش از این، یک بحثی شد، گفت من این روایت را در کافی دیده‌ام، با قرآن هم مطابقت کرد، یک آدم دقیقی است، گفت یک نفر است او را محشر می‌آورند، خیلی گناه کرده است.

امیرالمؤمنین علی (علیه) می گوید او را رو به جهنم ببرید، دم جهنم خدا می گوید او را برگردانید. این یعنی چه؟ مگر علی (علیه) قاسم بهشت و جهنم نیست با رسول الله؟ قاسم بهشت و جهنم است. امر کرده است این را ببرد، چرا خدا می گوید او را برگردانید؟ گفتم عزیز من، فدایت بشوم، این بس که گناه کرده گناهانش را علی دارد می بیند، می گوید چرا جلوی خدا این قدر گناه کردی؟ چرا خدا را ندیدی؟ چرا این قدر بی حیا بودی؟ این امیرالمؤمنین علی (علیه) چون که این همه گناه جلوی خدا کرده می برد او را بسوزاند. حالا که آنجا می رود خدا می بیند این یک ذره گناه کار است؛ اما ولایت هم یک خرده دارد، به واسطه ولایتش می گوید او را

برگردانید. گفت: احسنت، گفت چرا ما این قدر می خوانیم این حرفها را نمی فهمیم؟ گفتم آن به من کاری ندارد دیگر، گفت آخر این قدر حرف اساسی و خوب؟ گفتم خدا دارد نجوا با علی می کند، علی دارد نجوا می کند.

عزیزان من، این که گفتم جوان در این مجلس است خدا حفظشان کند. اینها هرکدامشان این جوانها مانند چراغهایی هستند که در عالم دارند می درخشند. گفتم گناه خیلی موضوع ندارد، گناه را خدا می بخشد. آن توهینی که به وجود امام زمان می کنی، آن توهینی که به خدا می کنی، والله آن گناهش خیلی بیشتر است. چون که آن توهین به ولایت است تو داری می کنی، اما

گناه که می‌کنی قابل آمرزش است. چیزی که قابل آمرزش است خیلی (نمی‌گویم خدای نخواسته گناه کنید) خیلی چیزی نیست، گناه ولایت [بزرگ] است. نوشته‌اند در این کتابها گناه کبیره و صغیره، یک نفر یک کتابی آورد گناهان کبیره و صغیره. گفتم این شخصی که نوشته است، این کاری که کرده این است گناه کبیره، نه ای. خشکش زد، گفتم کتاب گناه کبیره نوشته؛ اما خودش گناه کبیره کرده، چه داریم می‌گوییم؟ گناه کبیره گناه به ولایت است، تمام این گناهها صغیره است؛ یعنی کوچک است در مقابل ولایت. این قدر ولایت بالاست که خدای تبارک و تعالی به موسی می‌گوید رفتی دیدن آن همسایه‌ات؟ چرا رفتی؟ چرا من

مريض شدم دیدن من نیامدی؟ خدایا مگر تو مریض
می شوی؟ فلانی، خدا یک دانه شیعه را خودش حساب
می کند، چه داریم ما می گوئیم؟ کجاییم؟

(شعر)

(ب|هزار چراغ دارد و بیراهه می رود|بگذار تا رود و ببیند
سزای خویش)

(پایان شعر)

ما قول دادیم به شما که یک قدری این سوره حضرت
یوسف را معنی کنیم، حالا این دوست عزیزمان هم یک
سؤالی کرد. سوره حضرت یوسف خیلی قشنگ است؛ اما
اگر کسی مبنایش را بفهمد. آیات قرآن همه اش

عبرت‌انگیز است اگر ما عبرتش را بفهمیم. سوره را می‌خوانند. من دیده‌ام دیگر، من قرائت خیلی رفته‌ام، اما همانجا که می‌نشستم انگار می‌خواستم انفجار کنم. یک چند دفعه‌ای رفتم، دیگر نرفتم. همین جور که داری نگاه به این آقا می‌کنی، یک چیزی می‌خواهی بگویدی یک چیز دیگر دارد می‌گوید. منبری‌هایش هم بیشترشان همین جورند، همین جور که داری نگاه می‌کنی می‌خواهی یک چیز بگویدی، یک چیز دیگر دارد می‌گوید. آره مثل اینکه من حسینم، دارد علی به من می‌گوید، بابا من چندین سال است حسینم، یک چیز دیگر می‌گوید.

این سوره حضرت یوسف، خیلی عبرت‌انگیز است، اما

اگر ما در ماورای این خرد بشویم، یعنی ببینیم که این آیات قرآن چطور شدند، اینها این جور شدند ما نشویم. آن که پسر پیغمبرش را این جور می کند، تو که پسر یا مشهدی هستی یا آقا علی هستی، نمی دانم شیخ علی هستی و چه هستی، پسر پیغمبر نیستی. چرا این جور می کنی؟ خدا پسر خاله هیچ کس نیست، فقط کسی که امتحان ندارد دوازده امام، چهارده معصوم هستند، آنها خودشان امتحانند. تمام بشر باید امتحان بشود، وقتی از امتحان درآمد، مدال به او می دهند، تمام بشر آنها جزء بشر نیستند، آنها جزء نور خدا هستند، بشر خلقت است. خلقت توان درست کردن ندارد عزیز من، خودش ناقص است، من یک مثل سر و ساده بزنم، یک کوزه ای

که شکسته این آب نکه نمی‌دارد، تو مدام آب در آن بکن. کل خلقت والله، بالله، ناقص است؛ فقط بشر را گول می‌زند. آن می‌گوید چند وقت می‌آیم اینجا را درست می‌کنم، اینجا را می‌کنم، آنجا را می‌کنم، می‌بینی نشد؛ یعنی نباید بشود، چون که خلق خودش ناقص است.

حالا این را من به شما بگویم، تمام انبیاء به غیر از پیغمبر آخرالزمان جزء خلقتند، اگر این را فهمیدی همه جا نمی‌روی، عزیز من، هر جایی نمی‌شوی. یک قدری تامل می‌کنی، فکر می‌کنی. تمام انبیاء جزء خلقتند. اگر نیست آقایانی که با قرآن مطلع هستند، من را مطلع کنند. «یا لطیف ارحم عبدک الضعیف»، من هم ضعیفم

و هم ذلیم. من را آگاهی بدهید. حالا مگر حضرت یعقوب پیغمبر نیست؟ چرا، ببین چه کار می کند، یک کنیز خریده است ایشان یک بچه دارد. آن زمانی که حضرت یعقوب حیات داشتند برده فروشی صحیح بود، می فروختند و برده را می خریدند تا حتی داریم امام سجاد اول ماه مبارک یک قدری از اینها را می خرید، بعد از ماه اینها را آزاد می کرد. می گفت (ببین دارد حالی ما می کند) من شما را آزاد می کنم، دعا بفرمایید خدای تبارک و تعالی من را از آتش آزاد کند. روایت این را داریم، به تو دارد می گوید عزیز من، موی حضرت نمی سوزد. مگر نگفتم هفت تا مو آوردند خدمت امام موسی بن جعفر، در زمان هارون لعنة الله بود. گفت این

موهای جدت است، هارون آورد خدمت موسی بن جعفر گفت این به من عطا کرده گفته موهای جدت است. گفت آتش بیاورید، آتش آوردند پنج تایش سوخت، دو تایش سوخت، گفت آن موهای جدم نبود. من روایت را صحیح دارم رد می کنم که امام سجاد برای خودش نگفته است برای ما گفته است. آن وقت حضرت فرمود این دوتا موهای جدم نبود، درست است؟ گفت من این دوتا را انداختم رویش عددش زیاد شود، پس مویش نمی سوزد، چرا این را می گوید؟ دارد حالی تو می کند عزیز من، فدایت بشوم. حالا این برده فروشی صحیح بوده، حالا این یک کنیز خرید با بچه اش، بچه یک قدری که رشد کرد، خب، حالا اینها که به اصطلاح می خرنند یا کنیز

یا غلام، این یک قدری رشد کرد این بچه را آمدند خریدند. تا بچه را فروخت از این مادر دور شد، مادر یک دفعه دلش سوخت. گفت خدا من که آمدم در پناه پیغمبرت حفظ باشم، بچه من را جدا کرد. یا ماه، بچه اش را جدا می کنم، ببین خدا این است، عدالت خدا این است. زن را با پیغمبر فرق نمی گذارد، چرا این قدر مردم را فرق می گذارید؟ چرا تملق می گوید؟ ببین ولایت چه کسی صحیح تر است، گفت بچه اش را جدا می کنم. ببین من دارم می گویم این کار خلاف نبود، اگر ذهن ناقصتان جایی می رود، خلاف نکرده است. والله، به دینم قسم، اگر من بودم این کار را نمی کردم. من یکی از این همسایه هایمان یک یاکریم بود اینجا، با این

تفنگ‌ها زد بالش شکست، خدا می‌داند من چه به سرم آمد. اگر یک میلیارد داشتم می‌دادم، بال این را درست می‌کردم، این برود با جفتش بپرد. آتش گرفتم، پابره‌نه دویدم در کوچه، این را خواستم، پدرش را خواستم، برادرش را خواستم، اینها را خواستم. اصلاً دیگر این طفلک مطلقاً این کار را نکرد. چرا؟ ولایت وقتی در تو نفوذ کرد یک ذره ناراحتی حیوان را نمی‌توانی ببینی، چرا ظلم می‌کنی؟ چرا یک مالی را چنگ می‌زنی؟ تو ولایت در قلبت نیست، ولایت مصنوعی است. مگر این علی (علیه) نیست که آمده در مسجد کوفه؟ داد می‌کشد، می‌گوید مسلمان از این غصه بمیرد جا دارد. علی چه شده؟ در پناه اسلام از پای یک بچه یهودی

خلخال کشیده‌اند. یک ذره پای این بچه خراشیده شده بود. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را گفت تا چند وقت ایشان نمازهای نافله‌اش را نشسته می‌خواند. این چه دلی است تو داری؟ این چه دلی است من دارم؟ مگر ولایت شوخی است که این همه ما کورس ولایت می‌زنیم؟ ما در عمل رفوزه‌ایم.

من به دینم قسم نمی‌خواهم خودم را افشاء کنم، من در تمام مدت عمرم در این عمرم که گذشته نگاه می‌کنم، پرونده دارم، دو شب به من بد گذشت. یک شب سه سال بود برف نمی‌آمد، برف آمد ایشان به من گفت آن همسایه چهار پنج تا بچه دارد. رفتم دیدم یک والور روشن کرده دور این است. اگر خوابم برد، خواب به من

حرام باشد، تا صبح ناراحت بودم و در حیاط گشتم و در اتاق گشتم، مدام می غلتیدم، مگر خوابم برد؟ صبح رفتم زغال خریدم، کرسی خریدم، اینها را کردم، خواب دیشب را امشب کردم. بشر باید در ولایت ناراحت باشد اگر یک ظلمی کرد، یک ظلمی را دید. ببین چه دارم به تو می گویم عزیز من، آن ولایت والله در قلبت نیست که بدانی یک نفر وضعش ناجور است، تو راحت باشی.

الان نزدیک شب عید است عزیزان، من نمی خواهم به شما بگویم، خدا می داند یک مراجعه‌هایی که می شود من فقط باید بسوزم، آن کفش ندارد، آن نمی دانم مانتو ندارد، آن چه ندارد، این‌ها هم رویشان به ما باز است. الحمدلله بعضی‌ها هستند خب کمک کردند، خدا

یاری شان کند، نمی خواهم اسم بیاورم. اما الان چه جور است؟ تو چطور این جور هستی نمی دانم سفره هفت سین درست می کنی؟ تو چه مسلمانی هستی؟ سفره هفت سین درست می کنی هفت جور چیز می گذاری، آیا این است؟ این است ولایت؟ شرط ولایت این است سفره هفت سین درست کنی؟ اگر هم نداری یک ذره باید ناراحت باشی که، این کار را نکن. من از اول عمرم شب عید برنج درست نکردم، بروید ببینید، الان شاید بچه هایم اینجا باشند. یک چیز مختصر می خورم، حالا یک مرتبه اگر یکی مهمانم کرد مقدسی نمی کنم، من خرمقدس نیستم. اگر یکی مهمانم کند می خورم، اگر یکی برایم تعارف هم بیاورد می خورم؛ اما

خودم درست نمی‌کنم، می‌گویم همین قدر من یک قدری چیز کنم که اگر کسی این جور است، من آن جور نباشم، این کار را که می‌توانی بکنی.

حالا این چه کار کرد؟ حالا بچه را فروخت، (کجا رفتیم؟ می‌برندمان، من والله نمی‌خواهم این حرفها را بزنم، خدا می‌داند من نمی‌خواهم بزنم، باور کنید، یک مرتبه می‌آید خودش)، حالا یوسف شب خواب دید، یک خوابی دید این جور شد و این جور شد، ماه این جور شد و ستاره این جور شد، یعقوب هم فهمید که به بلا گرفتار می‌شود، اما نفهمید مال این است. ببین این جایش، درست است، نمی‌داند مال این هست. پیغمبر باید به او برسد.

باباجان، عزیزجان من، بیایید پیغمبر را با امام فرق بگذارید. ما این قدر بی شعور هستیم خلق را با امام فرق نمی گذاریم. من دارم چه می گویم، او دارد چه کار می کند. من می گویم با پیغمبر فرق بگذار، او با خلق فرق نمی گذارد. من دارم می گویم عزیز من، امام را با پیغمبر فرق بگذار، این خلق را با امام فرق نمی گذارد. حالا چه کار کنیم؟ باید بسوزیم و ببینیم و بشنویم و بسازیم. خبر ندارد که، اگر خبر داشت رفعتش را می کرد. می رفت آن را پس می گرفت و این کارها، خبر ندارد. باید به او برسد نرسیده است. حالا برادرها آمدند. ای پدرجان، این برادر ما جایی را بلد نیست، ما او را می بریم، قسم خوردند، سوگند خوردند، او را زمین

نمی‌گذاریم، کول می‌کنیم، او را می‌بریم، ماچش کردند، نوازشش کردند، خیلی. حالا برداشند او را بردند. اولاً که روایت داریم می‌خواستند او را بکشند، بنیامین برادر این بود، این ده تا از یک زن دیگر بودند، گویا یک زن یا دوتا زن، آخر ما نمی‌خواهیم بفهمیم، ما می‌خواهیم با یک چیزهایی اینجورش می‌کنیم، آنها چندتا بودند؟ الان می‌گویند چندتا بودند؟ چندتا زن بودند؟! به تو چه چندتا زن بودند! تو مبنای قرآن را بفهم، حالا چندتایش اصول دینت است؟ فروع دینت است؟ چه چیزت است؟ ایرادت است. به یک چیزهای آیه قرآن، به یک چیزهایی می‌روند می‌چسبند، به آن می‌چسبند، به یک چیزهایی اصلاً هیچ فایده برای این

ندارد. نمی رود در فکر که خودش این کار را نکند، مثل همان گوساله، گاو چه جور باشد؟ چند سالش باشد؟ چه جور باشد؟ خب، اول اگر همان را می بردند زنده می شد، این همه ایراد. یک عده ای هستند از آن زمان والله مانده اند، هر چیزی را ایراد می کنند. بابا سؤال خوب است، ببین من دارم می گویم سؤال کنید، سؤال به غیر ایراد است، این را با آن فرق بگذارید. همان طور که امام را با پیغمبر فرق می گذارید سؤال را هم با ایراد فرق بگذارید. سؤال کنید، من خودم دارم می گویم اما به غیر ایراد. حالا آن بنیامین گفت نه او را نکشید، گفتند او را در چاه می اندازیم. گفت بیندازید در چاه، حالا ببین این است که عزیز من فدایتان بشوم...

یا علی